

مبانی فقه الحدیث

داود سلیمانی^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۴/۱۲/۶

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۵/۴/۵

چکیده

"مبانی" به معنای اصول و اساس هر چیزی است. در علوم نیز به اصول، بنیان‌ها و اجزای اصلی تشکیل‌دهنده هر علم گویند، که آن علم بدون آن ناقص خواهد بود. این مبانی از آن جهت که در هر علم متعدّدند، عموماً درباره علوم به صورت جمع آن کاربرد دارد، مثل "مبانی تفسیر" یا "مبانی علم الحدیث" و...؛ "فقه الحدیث" نیز دارای اصول و مبانی متعددی است که "فهم حدیث" بدون آن شکل نمی‌گیرد. این مبانی، همان "پیش دانسته‌ها" - و نه پیش‌فرض‌ها - می‌است که غالباً ریشه در سایر علوم دارد. "فقه الحدیث" دارای سه دسته مبانی است: "مبانی مشترک" فهم متن، که برای فهم هر متنی از جمله حدیث لازم و مؤثر است؛ "مبانی اختصاصی" متون و حیانی از جمله حدیث صحیح یا "سنت مقطوعه"؛ و "مبانی اعتقادی" فهم حدیث. این مبانی می‌تواند با "مبانی شخصیه" متفاوت باشد.

کلید واژه‌ها مبانی، اصول، فقه الحدیث، مشترک، اختصاصی و اعتقادی.

طرح مسأله

یکی از اصطلاحاتی که در علوم گوناگون از آن یاد می‌شود، اصطلاح "مبانی" است که از آن تلقی یکسانی وجود ندارد، هر چند در برخی آثار به تعریف مبانی پرداخته‌اند، ولی این امر آن چنان که شایسته علوم چون "فقه الحدیث" است، مورد توجه قرار

نگرفته است. این‌که مبانی فقه الحدیث بر کدام دسته از عوامل فهم حدیث اطلاق می‌شود؟ اجزای اصلی مقوم فهم حدیث کدامند؟ و چه نقشی در فهم حدیث دارند؟ ظاهراً از مطالبی است که گرچه کتب اصولی ما از منظری آن را مورد توجه قرار داده‌اند، ولی در حوزه فقه الحدیث از آن کمتر یاد شده و از این جهت در خور بررسی و تأمل است.

این‌که مراد از مبانی چیست، نیازمند بحث و بررسی آن در لغت و اصطلاح است. علاوه بر آن، باید روشن شود که نسبت "علوم پیشینی" با "مبانی" چیست؟ زیرا دانستن برخی علوم برای فهم حدیث لازم و ضروری است و بدون تکیه بر آن علوم، اساساً فهم صورت نمی‌بندد. از این رو، "مبانی در لغت و اصطلاح" و "مبنا بودن علوم پیشینی" مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مبانی در لغت

"مبانی" جمع "مبنی" به معنای ساختمان، بنا و عمارت است (نک: خلیل جر، ۱۸۱۳/۲) و از بنی مشتق شده و گفته‌اند: «بنی: اصل واحد و هو بناء الشیء بضم بعضه الی بعضه» (مصطفوی، ۳۴۴/۱)، یعنی فعل بنی دارای یک ریشه واحد و به معنای ساختن چیزی از طریق ضمیمه کردن بخشی از آن به بخش دیگر است. «و البناء: اسم لما یبني بناء» (راغب، ۱۴۷) در همین معناست و ابن منظور "البناء" را به همان معنای "المبني" می‌داند (نک: ۸۹/۱۴). چنان‌که زمخشری نیز می‌گوید: «البناء مصدر سمي به المبني» و سپس می‌افزاید: «بیتاً کان او قبه ...» (۹۴/۱).

ابن منظور نیز آن‌گاه که به توضیح "بنا" به معنای "ساختمان" می‌پردازد، درباره این مصرع «قربت مثل العلم المبني» می‌نویسد: مراد از "علم" قصر است، یعنی وی آن را به قصری که رفیع بنا شده تشبیه ساخته است «أنه شبهه بالقصر المبني المشيد» (۸۹/۱۴). مجلسی نیز با عبارت «و المباني من القصور و الحصون» (۳۱۶/۵۷) این معنا را مدنظر دارد.

امام علی(ع) در خصوص پذیرش امانتی که خداوند به آسمان‌ها و ... عرضه کردند و آنها نپذیرفتند عبارتی به این مضمون دارند که: «انها عرضت السموات المبنيه ...» (نهج البلاغه، خ ۱۹۹ و نیز نک: محمدی، ۷۵) که مراد از "مبنيه" آسمان‌های

بناشده و برافراشته است. بنا بر این، می‌توان "مبنا" را ساختمان، عمارت، اساس، پایه و زیر بنای هر چیزی دانست، که این معنا با معنای "اصل" نیز مشترک است. اصل نیز در لغت به معنای پایین، ریشه و بن هر چیز است؛ چنان‌که "اصل الجبل" به معنای پایین کوه و "اصل الحائط" پای دیوار و "اصل الشجره" ریشه درخت را گویند (نک: خلیل جر، ۲۱۶/۱). با توجه به آنچه ذکر شده می‌توان "مبانی" و "اصول" را نیز مترادف دانست.

مبانی در اصطلاح

"مبانی" در اصطلاح، به آن دسته از اصول، پایه‌ها و اجزا گفته می‌شود که ساختمان هر علم بر آن بنا و استوار می‌شود یا از آن پدید می‌آید. مبانی، اساس هر علم را تشکیل می‌دهد، چنان‌که مثلاً اساس علم "کتابت" حروف است، از این رو، به حروف هجا (الفبا)، "حروف المبانی" گفته‌اند، (نک: خلیل جر، ۱۸۱۳/۲)، زیرا کلمات از ضمیمه کردن حروف به یکدیگر پدید می‌آیند. همچنین در این علم بحث می‌شود که ساخت کلمه چه اشکالی می‌تواند داشته باشد، مثلاً در ادبیات و صرف و نحو عربی زیادت و کثرت "حروف المبانی" را نشانهٔ زیادت معنا می‌دانند (نک: شیخ بهایی، ۳۶۱) گفته‌اند: «کثره المبانی تدل علی کثره المعانی» یا «زیاده المبانی تدل علی زیاده المعانی» (حسینی شیرازی، ۳۰۸/۱؛ صادقی‌تهرانی، ۸۵/۱ و داور پناه، ۶۴/۱). به عنوان نمونه "شراب سلسل و سلسال و سلسبیل" نوشیدنی گوارا [ست و] زیاد شدن (باء) در سلسبیل برای این است که کلمه پنج حرفی شود و [از باب زیاده المبانی تدل علی زیاده المعانی] بر کمال گوارایی دلالت کند (نک: طبرسی، ۵۱۴/۶).

ابن نحاس می‌گوید: این امر یکی از مباحث اساسی در اعراب الفاظ و جملات قرآن است که اهمیت بسیاری در کشف معانی قرآن دارد و این به سبب ارتباط وثیقی است که بین "معنا" و "مبنا" در زبان عربی وجود دارد (نک: ۴۷/۱).

چون در هر علم، مبانی متنوع و متعدّدند، این واژه مانند "اصول"، غالباً در علوم به صورت جمع آن به کار می‌رود، نظیر اصول التفسیر یا مبانی تفسیر و ... پس مبانی در اصطلاح آن دسته از علوم است که در شکل‌گیری علم جدید نقش اساسی و

حیاتی ایفا می‌کنند، به نحوی که، بدون وجود هر یک از آن علوم (پیشینی) آن علم صورت نمی‌بندد و شکل نمی‌گیرد.

در این تعریف، مراد از "علوم تشکیل‌دهنده" همان "علوم پیشینی" دخیل در ماهیت علمی است که درباره آن صحبت می‌کنیم. برخی بر این تعریف، اصول موضوعه یا باورهای اعتقادی یا علمی را نیز افزوده و بیان داشته‌اند که این امر در هر علمی با علم دیگر متفاوت است (نک: شاکر، ۴۰).

بنا بر این، علوم پیشینی که به نظر نگارنده اعم از اصول موضوعه است، مبانی اساسی هر علمی را تشکیل می‌دهد.

مبنا بودن علوم پیشینی

برخی در تعریف مبانی، به وجود "اصول موضوعه" و "مطالب اساسی" به صورت "پیش‌فرض" قائل هستند (نک: رضایی، ش ۱۱ و ۱۲)، که قاعداً مراد از "پیش‌فرض" در تعریف ارائه شده باید همان معنای "علوم پیشینی" و مورد نیاز هر علم باشد نه آن دسته از "پیش‌فرض‌هایی که در برخی نظریات هرمنوتیکی از آن سخن رفته است، چون این گونه پیش‌فرض‌ها نه تنها "مبانی فهم" محسوب نمی‌شوند، بلکه موجب کژفهمی و انحراف از قصد و معنای اصلی سخن معصوم (ع) نیز می‌گردند که در تفسیر قرآن از آن به "تفسیر به رأی" یاد کرده‌اند؛ (مأخوذ از این فرموده پیامبر (ص) که: «من فسر القرآن برأيه فقد افترى على الله الكذب - يا - فقد كفر» و امثال آن،^۱ (نک: حر عاملی، ۱۹۰/۲۷ و مجلسی، ۵۰۶/۳۰) یا «من فسر القرآن برأيه فليتبوأ مقعده من النار» (ابن ابی‌جمهور، ۱۰۴/۴).

مبنا بودن "علوم پیشینی" در هر علم با علم دیگر متفاوت است.

چنان که گفته شده مبانی هر علم مأخوذ از آن علم نیست، بلکه در جای دیگری - خارج از آن علم - ریشه دارد (نک: رضایی، ش ۱۱، ۱۲). مثلاً "دلالت الفاظ بر معانی" هر چند یکی از مبانی فهم حدیث است، ولی جای بحث علمی آن در فقه الحدیث نیست، بلکه مبحث "دلالت لفظی" در "علم منطق" عهده‌دار آن است.

۱. این حدیث با الفاظ و تعابیر متفاوتی که همه عدم جواز تفسیر به رأی تأیید می‌کنند آمده است (نک: ابن طاووس، ۶۲۵؛ عیاشی، ۱/۱۷؛ شعیری، ۴۹؛ علی بن یوسف حلّی، ۸۹ و صدوق، ۲۵۶/۱).

مبانی فقه الحدیث

اگر بپذیریم که "مبانی"، اجزای اصلی سازنده هر علمی است که مأخوذ از خارج آن است، در مورد فهم حدیث باید پرسید: "اجزای اصلی مقوم فهم حدیث" کدام است؟ در پاسخ باید اشاره کرد از آنجا که "فقه" در لغت به معنای فهم است (نک: این منظور، ذیل "فقه") و در حدیث بر اساس آنچه از قول ملاصدرا نقل شده، به معنای بصیرت در امر دین است (نک: جناتی، ۱۴۷)، باید پذیرفت کسب فهم و بصیرت نیازمند مراحل، مقدمات و مقوماتی است، که بدون آن فهم حاصل نمی‌شود. در این مقاله به موضوع اجزا و مقوماتی که حکم مبانی را در فهم حدیث دارند و چگونگی احصا و طبقه‌بندی این مبانی اشاره شده است. مبانی فقه الحدیث را می‌توان با توجه به میزان قرب و بعد آن با حوزه علوم حدیث و تأثیرگذاری آن در فهم به ۴ دسته تقسیم نمود:

۱. "مبانی مشترک" بین فهم متن به طور مطلق و فهم حدیث
۲. مبانی اختصاصی متون وحیانی یا متونی که ریشه در وحی دارند
۳. "مبانی اعتقادی" فهم حدیث
۴. مبانی عقلی
۱. مبانی مشترک

عمل فهمیدن دارای اصولی است که موضوع بحث بسیاری از دانشمندان و فلاسفه و از جمله علمای هرمنوتیک بوده و هست. در این مباحث ضرورتاً بحث به "ساختمان فهم" یا "ساختار فهم" کشیده می‌شود. در این علوم از چپستی "فهم"، ماهیت و اجزای تشکیل دهنده آن بحث می‌شود. از آنجا که فهم به معنای عام آن شامل همه آثار اعم از مکتوب و غیرمکتوب، آثار هنری، باستانی و ... می‌شود، به فراخور موضوع هر کدام رشته‌ای خاص را برای پژوهش تشکیل داده و مبانی خاصی را به خود اختصاص داده‌اند، ولی در تمامی این پدیده‌ها، یک امر مشترک است و آن اینکه همه این گونه آثار، دارای نشانه یا نشانه‌هایی هستند که مفسر یا فهمنده آن، به توسط آن نشانه‌ها به معنایی که در پی آن‌ها نهفته است پی می‌برد. نظر به این که به بررسی "حدیث" پرداخته می‌شود و حدیث از میان آثار مذکور، از مقوله "لفظ" است، یعنی "متن"ها را "کلام و الفاظ" تشکیل می‌دهد. لذا از همین منظر به یکی از مبانی اساسی "فهم متن" تکیه می‌شود.

اولین گام در عمل فهم متن، درک "نشانه" یا "نشانه‌ها" است. نشانه‌ها اعم از حرف، کلمه و کلام است. هر کلمه نشانه‌ای برای مصداق خود است. به تعبیری نشانه‌ها، دال (راهنمایی کننده و نشان دهنده) مدلول یا معنایی هستند که در پس پرده الفاظ پنهان شده‌اند.

بنا بر این، باید الفاظ و مدلول‌های آنها را به خوبی شناخت. در غیر این صورت، عمل فهمیدن، یا صورت نخواهد گرفت یا ناقص و محرف خواهد بود. پس اولین گام در عمل فهم، انتقال ذهن از دال به مدلول است، مثلاً با شنیدن یا خواندن کلمه "شمس" (دال)، ذهن به خورشید عینی (مدلول آن) منتقل می‌شود، که این حالت و صفت انتقال ذهن از دال به مدلول را "دلالت" گویند. چنان‌که گفته‌اند: «ان الدلالة هي كون الشيء بحاله اذا علمت بوجوده انتقل ذهنك الى وجود شيء آخر» (مظفر، منطق، ۳۵)، یعنی دلالت بیان نکته‌ای است که اگر به آن علم حاصل شود ذهن به وجود شیء دیگری رهنمون می‌گردد. همان طور که می‌دانیم دلالت نیز دارای اقسامی است مانند "دلالت عقلی"، "طبعی" و "وضعی".

دلالت وضعی نیز خود به "دلالت لفظی" و "غیر لفظی" تقسیم می‌شود. در دلالت لفظی "دال" وضع شده از جنس لفظ است و سبب در دلالت لفظ بر معنا، همان رابطه راسخی است که ذهن بین لفظ و معنا برقرار می‌کند، یعنی «الدلالة اللفظية ... هي كون اللفظ بحاله ينشأ من العلم بصدوره من المتكلم العلم بالمعنى المقصود به» (همان، ۳۷)، یعنی دلالت لفظی، بیان لفظ به حالتی است که از علم به صدور آن لفظ توسط متکلم، علم به معنای مقصود آن حاصل می‌شود.

با ذکر این مقدمه می‌توان دریافت که یکی از ارکان و مبانی فهم حدیث، همین "دلالت لفظی" است. منتها درک معنای موضوع له لفظ یا به وجه مطابقی است، یعنی لفظ بر تمام معنا دلالت دارد، که این همان دلالت اصیل در الفاظ است که مستقیماً لفظ برای آن معانی وضع شده است، یا به وجه "تضمّنی" است، یعنی بر جزئی از معنای موضوع له آن دلالت دارد که آن جزء در ضمن آن است مثل دلالت کتاب بر جلد آن یا اوراق آن، یا این دلالت به وجه "التزامی" است یعنی لفظ دلالت بر معنایی خارج از معنای موضوع له دارد که البته این ملازمه به دلیل و متابعت معنای آن لفظ، با معنای ملازم آن است. مثل دلالت لفظ "دوات" بر "قلم" که به دلیل همراهی و ملازمت "قلم" با

"دوات" با شنیدن یا خواندن دوات، قلم نیز به ذهن می‌آید. یعنی اگر کسی تقاضای مرکب کرد تا چیزی بنویسد و تصریح به آوردن قلم نکرد، به وجه التزامی شنونده می‌فهمد که باید قلم هم بیاورد. این امر البته نتیجه تلازمی است که در ذهن بین معنای دو لفظ ایجاد شده و شرط در این جا یعنی تلازم بین لفظ و معنای آن تلازم ذهنی است، یعنی تلازم دو شیء در خارج بدون رسوخ آن در ذهن، کفایت نمی‌کند (نک: همان، ۳۰-۳۸).

دقت در آنچه گفته شد، روشن می‌سازد که این مبنا، یعنی دلالت وضعی لفظی، یکی از مبانی فهم متن، از جمله فهم حدیث است. در تعریف اصطلاحی مبانی گفته شد "مبانی"، اصول موضوعه و باورهای اعتقادی یا علمی است که ریشه در خارج آن علم دارد (نک: رضایی، ش ۱۱ و ۱۲). این اصول موضوعه مانند (وضع و دلالت لفظی و ...) اگر چه برای فهم حدیث مبنایی اساسی است - که فهم، بدون شناخت آن ممکن نمی‌گردد - ولی خود بحث دلالات وضعی و لفظی، موضوع "فقه الحدیث" نیست، بلکه موضوع "علم اللغه" و "فقه اللغه" است. ذکر این نکته ضروری است که این "مبنا" هر چند موضوع علم دیگری است ولی یکی از مبانی (فهم متن) است و چون "حدیث" نیز یکی از مصادیق متن (متن مقدس) است، بنا بر این مبنا "فقه الحدیث" نیز هست. با این توضیح نیز روشن می‌شود که این مبنا ریشه در علم دیگری دارد و همچنین این مبنا هم برای فهم حدیث و هم برای فهم هر متن دیگری مشترک است و اختصاص به علم خاصی ندارد. هر کجا متن هست، فهم نیازمند دلالت است و گریزی از آن نیست. بنا بر این، این مبنا و مبانی نظیر آن، از مبانی مشترک‌اند.

همچنین است علوم عربی که اولین ابزار فهم و به قولی از بزرگترین اسباب علوم دینی است: «فانها [العلوم العربیه] اول آلات الفهم و اعظم اسباب العلم الشرعی لانّ الكتاب والسنة عربیان فیتقن التصریف و النحو واللغه والمعانی والبیان اتقاناً جيداً...» (جزائری، ۳۳): علوم عربی اولین ابزار فهم و مهمترین وسیله فهم علوم شرعی است، چون قرآن و حدیث هر دو به زبان عربی است، پس باید (فهم کننده آن) صرف و نحو و لغت و معانی و بیان را به بهترین وجه بداند. و چنان که گفتیم این مبانی به فهم کتاب و سنت اختصاص ندارد، ولی برای فهم کتاب و سنت لاجرم به آن نیاز است.

بنابراین، دسته‌ای از مبانی "فهم متون" با مبانی "فقه الحدیث" مشترک هستند نظیر:

- شناخت دلالات لفظیه، فقه اللغه

- شناخت ادبیات، فصاحت و بلاغت، حقیقت و مجاز و ...

این دسته از مبانی فقه الحدیث از مبانی مشترک بین "فهم متن" و "فهم حدیث" است، زیرا این امور لازمه فهم هر نوع متنی است، اعم از آن که حدیث باشد یا غیر آن.

۲. مبانی اختصاصی

دسته دوم از مبانی فقه الحدیث، مبانی اختصاصی متون و حیانی است، خواه وحی مستقیم باشد یا قول معصوم (ع) که ریشه در وحی دارد. چنان‌که فرمود: **و ما ینطق عن الهوی. ان هو الا وحی یوحی (نجم / ۲-۳).**

یکی از مبانی اختصاصی فقه الحدیث شناخت علوم متن است. "شناخت علوم متن" مبنای مهمی در "فقه الحدیث" است. مراد ما از علوم متن، آن دسته از علوم است که در "شرح و فهم متن" - علاوه بر علوم عربی - مؤثرند، مانند شناخت کیفیات متن نظیر: "زبان حدیث"، "نقل به معنا" در حدیث، یا شناخت "مجمل و مبین"، "محکم و متشابه"، "عام و خاص" و "ناسخ و منسوخ" در روایت یا شناخت "مختلف الحدیث" و غیر آن از کیفیاتی که "متن حدیث" حامل آن است، یا با مقابله دو یا چند متن حدیثی با یکدیگر، این کیفیات شناخته می‌شود. مبنای شناخت نیز در حجت‌های شرعیه یا عقلیه ریشه دارد.

بنابراین، در اینجا مراد ما از "علوم متن"، همان "علوم شرح دهنده متن" است که نورالدین عتر از آن یاد می‌کند (نک: ۳۲۱) و در ذیل "علوم متن الحدیث من حیث درایت" نیز از آن یاد کرده است (نک: ۳۳۲) و نه آن علوم متن از حیث قائل آن^۱.

توضیح آن که علوم متن، علمی است که در "فهم متن" مؤثرند. حال اگر علمی از علوم مذکور در فهم متن حدیث چندان مؤثر باشد که با حذف آن علم، فهم حدیث ممکن نگردد یا فهمی ناقص و محرف را نتیجه دهد، درمی‌یابیم که آن علم از مبانی فقه الحدیث است.

۱. عتر در این باره می‌گوید: علوم متن از حیث قائل آن بر چهار دسته‌اند: حدیث قدسی، مرفوع، موقوف و مقطوع که به نظر نگارنده دارای نقد جدی است.

به نظر نگارنده می‌توان علاوه بر "مبانی مشترک بین متن و فقه الحدیث" - که ذکر آن آمد - مبانی ذیل را ذیل "مبانی فقه الحدیث" دانست:

- شناخت زبان حدیث (نک: سلیمانی، ۸۷-۹۴)؛ اصطلاحات شرعی در حدیث و مصطلحات مأخوذ از متن^۱.

- شناخت نقل به معنا، نقل به اختصار و تقطیع.

- شناخت اسباب ورود حدیث در احادیث مسبب مانند احادیث تقیه و ... (نک: همانجا).

- شناخت علوم مرتبط با "انواع حدیثی"^۲، شناخت مختلف الحدیث و راههای رفع تعارض و اختلاف از آن، که خود شامل مباحثی از این قرار است:

- شناخت اخبار علاجیه (روایات تخییر، ترجیح و...) (نک: صدر، ۵۸۹)

- شناخت تعادل و تراجم، که برخی اصولیان آن را یکی از ابواب مباحث حجت می‌دانند (نک: مظفر، اصول الفقه، ۲/۵۹۸-۵۹۹) که این خود دلیلی بر مبنا بودن آن در فقه الحدیث است،

- شناخت راههای رفع تعارض نظیر "رد" یا "جمع" و ... بین احادیث (نک: صدر، ۵۴۷-۵۷۱)

- شناخت مرجحات متنی نظیر: "صفت مضمون یا متن"، "مطابقت با قرآن"، "معاضدت سنت مقطوعه"، "تأیید عقل" و نظائر آن (نک: مظفر، همان، ۲۱۷-۲۲۷).

۳. مبانی اعتقادی

در این بحث، مبانی اعتقادی به صورت جداگانه مطرح شده و از آن در کتاب مبانی اختصاصی یاد نشده است، چون این مبانی ریشه در باورهای فهمنده آن دارند و مانند مبانی اختصاصی، از مقوله‌های علمی نیستند، بلکه از جنس ایمان و باورهای مذهبی‌اند. مبانی اختصاصی اگر در کنار مبانی اعتقادی ننشینند، چه بسا که فهم به

۱. مصطلحات مأخوذ از متن، مصطلحاتی است که به دلیل ماهیت و کیفیتی که متن حامل آن است نام‌گذاری شده‌اند، نظیر اصطلاح ناسخ و منسوخ و ...

۲. به نظر نگارنده همان طور که "انواع ادبی" داریم، "انواع حدیثی" نیز داریم. احادیثی که موضوع آن به نحوی است که فهم آن نیازمند شناخت علوم تخصصی در حوزه دیگر است، متناسب آن حوزه قابل تنويع است نظیر: احادیث طبی، تاریخی، علمی، سیاسی، اقتصادی و... که هر یک نوعی از انواع حدیثی هستند که پژوهنده باید هم بینش مربوط به آن را دارا باشد و هم آن علم را بداند.

درستی صورت نیندد. بنابراین، به دلیل آن که مبانی اعتقادی از جنس و ماهیت مبانی اختصاصی نیستند - هر چند می‌توانند ریشه در آن داشته باشند - و هم به دلیل تأثیر غیر قابل اغماض آن در فهم حدیث، شایسته است که جداگانه از آن یاد شود، زیرا مثلاً فرد غیرمعتقد به "حجیت سنت اهل بیت(ع)" - نظیر برخی دانشمندان حدیث یا مستشرقان - می‌تواند صرفاً با استفاده از مبانی اختصاصی فهم حدیث به مرتبه‌ای از فهم نایل آید که این فهم با فهم معتقدان به آن مذهب متفاوت خواهد بود، یعنی اگر فهم حدیث اهل بیت(ع) در کنار مبانی اعتقادی، و هم‌سو با نگرش و جهان‌بینی معتقدان به آن مذهب نباشد، چه بسا که فهم حقیقی و درستی از حدیث حاصل نشود. از این رو، شایسته است که از آن دسته از مبانی اعتقادی و درست، که می‌تواند در فهم مؤثر باشد، به نحو مستقل یاد کنیم.

مراد از این دسته از باورها، پیش‌شرط‌های اعتقادی لازم برای فهم حدیث است بر خلاف متون غیر مقدس و به تعبیری متن‌هایی که مؤلف آن بشر عادی است. متون مقدس یا اساساً کلام بشر نیست (مانند "قرآن" که هم مضامین و هم معانی آن از جانب خدا و در قالب وحی به نبی اکرم (ص) نازل شده است) یا اگر بشری است، مضامین آن توسط پیامبران الهی انشا شده است، ولی محتوا و معانی آن ریشه و حیاتی دارد. این نوع سخن که آن را در حوزه "دین" حدیث می‌نامیم، از آن جا که ریشه در وحی دارد، خود، علمی خالص و بدون انحراف یا نقص و کاستی است. بنا بر این، اگر "قرآن" یا "سنت مقطوعه" به فهم حدیثی مدد رساند طبعاً این فهم به دلیل آن که مستقیم (به واسطه قرآن)، یا غیرمستقیم (به واسطه سنت مقطوعه) مأخوذ از وحی (علم قطعی) است، فهم حاصل از آن نیز فهمی درست و دارای اعتبار است. حجیت و اعتبار فهم حدیث در اینجا ریشه در این باور اعتقادی دارد که هر آنچه وحی است یا ریشه در وحی دارد به منزله وحی محسوب می‌شود و صد در صد قطعی، درست و صحیح است. از این رو، چنین فهمی از حدیث، فهمی اصیل است.

این مبنا، یعنی "وحی قرآنی" یا "وحی بیانی"^۱ یکی از مبانی اساسی فهم حدیث است. بنا بر این، چه بسیار احادیثی که بدون ارجاع به احادیث دیگر فهم نمی‌شوند

۱. یعنی قول معصوم(ع) که ریشه در وحی دارد ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی (نجم/۳).

بلکه تمامی روایات از دو جهت: الف - اثبات یا رد درستی و نادرستی خویش (حوزه نقدالحدیث) و ب - معنا و قصدی که دربردارد، نیازمند "وحی قرآنی" یا "بیانی" هستند، یعنی فهم از حدیث برای اعتبار خود به کتاب و سنت نیازمند است. شاید به تعبیری دیگر بتوان این مبنا را "حجیت کتاب و سنت در اعتبار فهم" نامید.

پیوستگی کتاب و سنت

یکی دیگر از مبانی اعتقادی فهم حدیث "پیوستگی کتاب و سنت" است که این مبنا از آیات و روایات متعددی مأخوذ است از جمله این که رسول اکرم (ص) فرمودند: «انی تارک فیکم التقلین کتاب الله و عترتی» (مجلسی، ۱۳۳/۲۳). این حدیث، بیانگر اهمیت این پیوستگی و نقش تکمیلی سنت برای قرآن و قرآن برای سنت است. بنابراین فهم از حدیث نیز باید در چارچوب و اصول حاکم بر قرآن کریم باشد. شاید دلیل تأکید معصومان بر عرضه حدیث به قرآن کریم نیز همین باشد (نک: کلینی، باب الاخذ بالسنه و شواهد الکتاب، ۶۹/۱) همچنین حکمت آیه شریفه ... و ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا ... (حشر/۷)، لزوم اخذ سنت نیز، بر همین اساس پی‌ریزی شده باشد. بنابراین، فهم از حدیث باید در جهت و در راستای اهداف و اصول قرآنی بوده و قرآن به آن صحنه گذارد یا سنن مقطوعه آن را تأیید کند. در غیر این صورت، آن فهم محرف یا ناقص خواهد بود. زیرا چه بسا آیه‌ای از قرآن را جز به واسطه سنت نتوان فهم یا مصداق آن را تعیین کرد. مانند بسیاری از مصادیق آیات الاحکام نظیر نماز و روزه و ... که جز با رجوع به سنت حاصل نمی‌آید و جز با اعتقاد به پیوستگی کتاب و سنت، حجیت پیدا نمی‌کند و در مواردی نیز جز با اعتقاد به عصمت اهل بیت (ع) فهم درستی از آن صورت نمی‌گیرد.

اعتقاد به قصد واقعی معصوم (ع) و امکان فهم آن

دیگر از مبانی فهم حدیث، اعتقاد و باور به این امر است که خداوند یا معصوم (ع) در بیان خود در صدد بیان قصد و معنایی بوده است، یعنی مؤلف یا پدید آورنده متن، طرحی هدفمند، با قصد و اراده‌ای مشخص، و نیتی معین داشته است، که پژوهنده سخن، می‌بایست به کشف آن نایل آید، و این امر - یعنی فهم مراد و قصد معصوم (ع) از حدیث - شدنی و امکان‌پذیر است. این مبنا سبب می‌گردد تا پژوهشگر سخن، در مسیر فهم، به شکاکیت و تزلزل و انفعال در فهم دچار نشود. اعتقاد و باور به

هدمندی و حکیمانه سخن گفتن خداوند و به تبع آن معصوم(ع) - که این خود ریشه در براهین عقلی و برهانی دارد که فلاسفه و متکلمان در جای خود به آن پرداخته‌اند - موجب فهمی هماهنگ با اهداف و مقاصد شارع مقدس در تشریح دین و سعادت ابنای بشر می‌گردد و انسان را از در افتادن به سفسطه، مغلطه، تفسیر به رأی و دخالت دادن پیش‌فرض‌های نامربوط در فهم باز می‌دارد.

پس با توجه به آنچه آمد می‌توان مبانی اعتقادی فهم حدیث را چنین برشمرد:

- اعتقاد و باور به حجیت "کتاب" در فهم

- اعتقاد و باور به حجیت و صدق "سنت مقطوعه" در فهم

- اعتقاد و باور به وحیانی بودن "سنت مقطوعه"، بر اساس آیه شریفه و ما یَنطِق

عن الهوی. ان هو الا وحی یوحی (نجم/۲-۳).

- اعتقاد به پیوستگی کتاب و سنت و تأثیر این پیوستگی در فهم

- اعتقاد به وجود قصد و نیت خاص معصوم(ع) در حدیث و امکان‌پذیری کشف

مراد معصوم.

۴. مبانی عقلی

عقل و نقش مبانی آن در حدیث

از دیگر مبانی فهم حدیث، "عقل" و آن دسته از مبانی است که ریشه در عقل دارد. می‌دانیم که عقل، خود حجتی مستقل در فهم حدیث است. در آیات بسیاری خداوند متعال، بندگانش را به تعقل و تدبیر و تفکر فراخوانده است. همچنین روایاتی عقل را اساس دین قلمداد کرده و گفته‌اند: «لا دین لمن لا عقل له» (حرعاملی، ۱۱/۲۱۰). این امر بیانگر توجه جدی شرع (کتاب و سنت) به عقل است. مراد از "مبانی عقلی" در این بحث، آن دسته از اصول عقلی است که در جهت کشف حقایق و مقاصد حدیث از طریق تطبیق، مقایسه، مقابله، تجزیه و تحلیل و استدلال و برهان و قیاس منطقی و ... از عقل مدد گرفته و در جهت تبیین آیات و روایات به کار می‌رود تا موجب فهم گردد. بنابراین، عقل در تمامی مراحل فهم و برداشت از حدیث، به صورت مستقیم و غیرمستقیم دخالت داشته و بدون آن اساساً فهمی صورت نمی‌بندد. از این جهت، باور به این که بدون توجه به مبانی عقلی (مانند بدیهیات عقلیه) و کارکردهای آن در شرح و تبیین مقاصد حدیث، اساساً عمل فهم، شدنی است، بیهوده است، از این رو،

اصولیان ذیل توضیح منبع عقل به این مبانی تحت عنوان اصول عقلیه به درستی توجه داشته، از آن با عناوینی مانند "مستقلات عقلیه" و "غیرمستقلات عقلیه" یاد کرده و آن را در فهم احکام شرعی مؤثر و کارآمد و دلیلی در کنار دلیل شرعی دانسته‌اند. همین امر، خود دلیلی بر مبنا بودن "عقل" در عمل فهم است. چنان که برخی اخبار بر آن صحه می‌گذارند «انّ الله علی الناس حجّین، حجة ظاهرة...» (نک: کلینی، ۱۶/۱).

بدیهی است این امور که از برخی از آن‌ها در علم اصول تحت عنوان "منابع" یا "ادله" فقه یاد شده است، از این جهت جزء مبانی فهم حدیث به شمار می‌روند که در فهم به یکدیگر مدد می‌رساند. همانطور که فهم قرآن، گاه با ارجاع به خود قرآن صورت می‌گیرد: «یفسّر القرآن بعضه بعضا» (مجلسی، ۳۵۳/۲۹)؛ و گاه با ارجاع به سنت مقطوعه (نظیر فهم تفصیل احکام عبادی و غیر آن)، و گاه با ارجاع به عقل (نظیر مباحث مربوط به مستقلات عقلیه و انواع دلالات شرعی که در علم اصول از آن یاد شده است)، فهم سنت نیز به واسطه قرآن یا احادیث صحیح، یا عقل صورت می‌گیرد که بدون یک یا چند مبنا از مبانی مذکور، فهم درست حدیث امکان‌پذیر نیست. در پایان توضیح چند نکته ضروری می‌نماید:

۱. مبانی مذکور گاه برای "نقد حدیث" مورد استفاده قرار می‌گیرند، که به این اعتبار (یعنی به اعتبار نقد) می‌توان به آن نام "محک" و "معیار" نیز داد، یعنی این منابع هم می‌توانند "مبانی نقد" محسوب شوند و هم با هدفی دیگر و از جهتی دیگر، معیار نقد. مبانی نقد هستند، چون نقد بدون آن‌ها یا امکان ندارد یا ناقص و محرف است، و "معیار" هستند چون نقد حدیث نیازمند محک و وسیله سنجشی است که قاعدتاً منابع ذکر شده در عداد معیارها هستند.

۲. نکته دیگر آن که، با دقت در مبانی فقه الحدیث معلوم می‌گردد که "علم اصول الفقه" علمی است که این مبانی را به صورت مفصل بیان داشته، علاوه بر آن که روش منطقی استفاده از آن را نیز بیان می‌دارد. همان طور که، منطق، فن جلوگیری از خطای فکر و استدلال است، علم اصول هم به منزله منطق فهم علوم شرعی و استنباط احکام است. ولی "مبانی" مذکور بر خلاف علم اصول که عهده‌دار تفقه در بخشی از احادیث و سنن معصومان است، در "فقه الحدیث" دایره‌ای وسیع‌تر

دارد، زیرا فقه در اصطلاح حدیث، بر خلاف علم فقه مصطلح، شامل تفقه در تمامی موضوعات و انواع حدیثی است و نه فقط احادیث الاحکام.

۳. دیگر آن که می‌بایست بین مبانی علمی و عینی مأخوذ از علوم یا باورهای اعتقادی یاد شده، با مبانی و باورهای اعتقادی فردی و شخصی فرق قایل شد، چه بسا کسی برای تدبیر در حدیث دارای باورهای خاص خود باشد، و فهم حدیث را جز در پرتو باورهای خویش ممکن نداند، این مبانی، "مبانی شخصیه" یا "متغیر" هستند که می‌تواند از فردی تا فرد دیگر متفاوت باشد. مثلاً اعتقاد به عصمت ائمه طاهرین (ع) یا عدم اعتقاد به آن، می‌تواند در دو فرد، دو مبانی متفاوت باشد و فهم آنان را با هم متفاوت سازد. به عنوان مثال اگر مبانی فردی درباره "حروف مقطعه قرآن" مبانی عددی و ابجدی آن باشد، تفسیر فرد مذکور با تفسیر دیگری که این مبنا را نمی‌پذیرد یا به آن اعتقادی ندارد متفاوت خواهد بود. چنان که برخی تفاسیر یا شروح، ریشه در مبانی ذوقی و باطنی یا مشاهدات و تجربیات فردی دارد که باید در جایی دیگر به طور مبسوط، به آن پرداخت. مثلاً کسانی که دلالات لفظیه را بر اساس یک تحلیل ذوقی به "غیر ما وضع له" آن‌ها حمل و به تعبیری به معانی دیگری تأویل می‌کنند، شاید از واژه "شمس"، "عقل" را اراده کنند، این امر ریشه در مبانی دلالی آنان از الفاظ دارد، بنابراین، فهم ایشان با کسانی که شمس را همان ستاره منیر و نیر می‌دانند متفاوت خواهد بود. البته مراد ما از این بحث بی‌پایگی این مبانی نیست، بلکه باید بسته به مورد، این مبانی شناسایی و در آن‌ها مذاقه و اعتبار یا بی‌اعتباری آن ثابت شود. برخی معتقدند برخی از این دلالات ریشه در همان دلالات لفظی یا ریشه در علوم بلاغی بیان و بدیع و امثال آن دارد، و با توجه به مجموعه کاربردهای الفاظ و اراده‌هایی که از آن الفاظ در قرآن و سنت می‌شود، می‌توان به این گونه تأویلات نیز دست یافت که این خود گزارشی از حقیقت مراد و قصد از کلام خدا و معصوم (ع) است. این قول و اقوال دیگری که در ذیل این مبحث قابل طرح است، طرفداران و مخالفانی دارد، ولی باید دانست، این مبانی عمدتاً، در عداد مبانی غیر مسلم و شخصیه محسوب می‌شوند.

نتیجه

با توجه به آنچه ذکر شد می‌توان دریافت:

۱. مبانی فقه الحدیث، اصول، پایه‌ها و اجزایی است که در شکل‌گیری و وجود یک علم نقش اساسی و حیاتی ایفا می‌کند و به تعبیری بود و نبود آن در آن علم، اصل آن علم را تحت تأثیر قرار می‌دهد.
۲. مبانی فهم حدیث مأخوذ از علم فقه الحدیث نیست، بلکه از علوم پیشینی و بیرونی گرفته شده است که در فهم حدیث نقش اساسی دارند.
۳. با توجه به قرب و بعد تأثیر این مبانی در حوزه فهم حدیث، مبانی فقه الحدیث شامل مبانی مشترک، اختصاصی، اعتقادی و عقلی است که نتایج حاصله ذیل مبانی مذکور در حوزه مشترک شامل: دلالات لفظیه، فقه اللغه، ادبیات، فصاحت و بلاغت، و در حوزه اختصاصی شامل زبان حدیث، نقل به معنا، اسباب ورود حدیث، علوم متن، اخبار علاجیه، و در حوزه اعتقادی شامل باور به حجیت کتاب و سنت مقطوعه، پیوستگی کتاب و سنت، شناخت قصد واقعی معصوم و در حوزه عقل شامل باور به نقش عقل و اصول عقلیه در فهم حدیث است. این مبانی با مبانی شخصیه که عموماً ذوقی و سلیقه‌ای است، تفاوت دارد.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن بابویه قمی، محمدبن علی [شیخ صدوق]، *کمال الدین*، دارالکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۸۵ هـ. ق.
۳. ابن طاووس حسینی، سیدعلی، *التحصین لاسرار مازاد من اخبار کتاب الیقین*، دارالکتب، قم، ۱۴۱۳ هـ. ق.
۴. ابن منظور، جمال‌الدین محمدبن مکرم، *لسان العرب*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ هـ. ق.
۵. ابن نحاس، احمدبن محمد، *تجزیه و ترکیب کلمات و آیات قرآن*، منشورات محمدعلی بیضون، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۱ هـ. ق.

۶. احسائی، محمدبن علی [ابن ابی‌جمهور]، احسائی، عوالی اللئالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیہ، انتشارات سید الشهداء، قم، ۱۴۰۵ هـ. ق.
۷. جر، خلیل، فرهنگ لاروس (ترجمه سیدحمید طبیبیان)، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳ هـ. ش.
۸. جزایری، عبدالله بن نورالدین، التحفه السنیه فی شرح النخبه المحسنیه، بی نا، ایران، بی تا، چاپ اول.
۹. جناتی‌شاهرودی، محمدابراهیم، ادوار فقه و کیفیت بیان آن، بی نا، قم، بی تا.
۱۰. حر عاملی، محمدبن حسن، وسائل الشیعہ الی تحصیل مسائل الشریعہ، مؤسسه آل‌ال‌بیت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۰۹ هـ. ق.
۱۱. همو، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، مؤسسه آل‌ال‌بیت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۰۸ هـ. ق.
۱۲. حسینی‌شیرازی، سیدمحمد، تقریب القرآن الی الازھان، دارالعلوم للطباعه و النشر، بیروت، ۱۴۲۴ هـ. ق.
۱۳. حلّی، رضی‌الدین، العدر القویہ، کتابخانه آیة‌الله مرعشی، قم، ۱۴۰۸ هـ. ق.
۱۴. داورپناه، ابوالفضل، انوار العرفان فی تفسیر القرآن، کتابخانه صدر، تهران، ۱۳۷۵ هـ. ش.
۱۵. راغب‌اصفہانی، حسن‌بن‌محمد، مفردات الفاظ قرآن (المفردات فی غرایب القرآن)، دارالقلم - الدار الشامیہ، دمشق - بیروت، ۱۴۱۲ هـ. ق.
۱۶. رضایی، مؤدب، نصیری، "میزگرد مبانی نقد حدیث"، فصلنامه تخصصی شیعه شناسی، ش ۱۱، مؤسسه شیعه شناسی، قم، ۱۳۸۴ هـ. ش.
۱۷. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق التنزیل، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ هـ. ق.
۱۸. سلیمانی، داود، "روش شناسی فقه الحدیث"، دانشگاه تهران، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، ۱۳۸۲ هـ. ش.
۱۹. شاکر، محمدکاظم، مبانی و روش های تفسیری، مرکز جهانی علوم اسلامی، دفتر تدوین متون درسی، قم، ۱۳۸۲ هـ. ش.
۲۰. شعیری، تاج‌الدین، جامع الاخیار، انتشارات رضی، قم، ۱۳۶۳ هـ. ش.

۲۱. شبرحسینی، سیدعبدالله، *الاصول الاصلیه و القواعد الشرعیة*، کتابفروشی مفید، قم، ۱۴۰۴ هـ. ق.
۲۲. شیخ بهائی، محمدبن حسین، *مفتاح الفلاح*، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۵ هـ. ق.
۲۳. صادقی‌تهرانی، محمد، *الفرقان فی تفسیر القرآن*، انتشارات فرهنگ اسلامی، قم، ۱۳۶۵ هـ. ش.
۲۴. طبرسی، فضل‌بن حسن، *جوامع الجامع*، (ترجمه فارسی)، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس، مشهد، ۱۳۷۷ هـ. ش.
۲۵. همو، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۷۹ هـ. ق.
۲۶. طریحی، فخرالدین‌بن محمد، *مجمع البحرین*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۴ هـ. ق.
۲۷. عتر، نورالدین، *منهج النقد فی علوم الحدیث*، دارالفکر معاصر - دارالفکر، بیروت - دمشق، ۱۴۱۲ هـ. ق.
۲۸. عیاشی، محمدبن مسعود، *تفسیر*، چاپخانه علمیہ تهران، تهران، ۱۳۸۰ هـ. ش.
۲۹. کلینی، محمدبن یعقوب، *الکافی*، دارالکتب الاسلامیہ، تهران، ۱۳۶۳ هـ. ش.
۳۰. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، *بحار الانوار*، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ هـ. ق.
۳۱. محمدی، کاظم، *دشتی، محمد، المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه*، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۶ هـ. ق.
۳۲. مدرسی، محمدتقی، *تفسیر هدایت* (ترجمه گروهی از مترجمان)، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس، مشهد، ۱۳۷۷ هـ. ش.
۳۳. مصطفوی، سیدحسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۰ هـ. ش.
۳۴. مظفر، محمدرضا، *اصول الفقه*، نشر دانش اسلامی، بی‌جا، ۱۴۰۵ هـ. ق.
۳۵. همو، *المنطق*، دارالتعارف، بیروت، ۱۴۰۰ هـ. ق.
۳۶. *نهج البلاغه*.

Principles of apprehension of Hadith

Dawood Soleimani
*Assistant Professor of
Tehran University*

Abstract

“Principle” means the base and foundation of everything. In science of as well “Principles” refer to grounds, foundations and basic elements comprising each science without which it would be incomplete. Due to their multiplicity, in each discipline they are applied in plural form, for instance, “the principles of Tafsir” or “the principles of Elmal - Hadith” and so on. The apprehension of Hadith as well has several principles and foundations without which comprehending hadith would not occur. These principles are the very “pre-known”- and not presuppositions – which mostly are rooted in other sciences. The apprehension of hadith has four groups of principles: “common principles” of text apprehension, which is essential and effective for comprehension of any text including hadith; “specific principles of revealed texts” such as genuine hadith or “certain tradition”; “doctrinal principles” and “intellectual principles” of hadith apprehension. These principles could be different from “personal principles”.

Key words principles, Foundations, apprehension of hadith, common, specific, doctrinal.

Bibliography

1. The Holy Qura'n.
2. Aljazayeri, Abdullah Ibn Nur al – din, Al Tohfato al – soniah fi sharh el – Nokhbat old – Mohseniah, Iran, 1405 A.Q.
3. Azartash, Azarnoosh, *The contemporary Arabic – Persian dictionary*, Tehran, Nashr -e- ney, 1382 A.H.
4. Ben Tavoos Huseini, Sayyid Ali, Al – Tahsin Leasar ma zad men Akhbar Ketab al – Yaqin, Qom, Dar al – Ketab, 1413 A.Q.

5. Davarpanah, Abolfazl, Anvar old – Irfan fi Tafsir el – Qura'n, Tehran, Sadr library press, 1375 A.H.
6. Etr, Nur al – Din, Manhadj al – Naqd fi ulum el – Hadith, Beirut, Damascus, Dar al – Fekr, contemporary Dar al – Fekr, 1412 A.Q.
7. Gonabadi, Sultan Mohammad, Bayan al – Saada, Beirut, Alalami Institution for periodicals, 1408 A,Q.
8. Huseini Shirazi, Sayyid Mohammad, Taqrib al – Qura'n elal Azhan, Beirut, Dar al – Ulum le – Tebaate vannashr, 1424 A,Q.
9. Ibn Babveih, Mohammad, Kamal al – Din, Qom: Dar al-Kutub al-Islamia, 1385 A.Q.
10. Ibn Hasan, Mohammad, Vasael al – shia, Qom, the institute of Al al- Bait le Ehyaal – Turath.
11. Ibn Hasan, Fazl, Java me al – Jame, Persian Translation, Mashhad, Aston Quds Islamic Research Foundation, 1377 A.H.
12. Ibn Hussein, Abd al – Samad Haresi Mohammad, Meftah al – falah, Beirut, Dar al – Azva, 1405 A.Q.
13. Ibn Abi Jomhour, Ehsaii, *Avali al –laali*, Qom, Sayyid al-shohada, publication.
14. Ibn Manzur, Jamal Abedin Abolfazl, Lesan al – Arab, Beirut, Dar Ehia al – Turath al – Arabi, 1408 A.Q.
15. Ibn Masud, Mohammad Ibn Ayyashi Salmi Samarqandi, Tafsir al – Ayyashi, Tehran, Tehran Elmie Press, 1380 A.H.
16. Ibn Nohas, Abu Jafar Ahmad Ibn Mohammad Ibn Ismail, The Analysis and composition of terms and verses of the Qura'n, Beirut, Dar al Kutub al – Elmie, 1421 A.Q.
17. Ibn Yousef, Razi al – Din, Al – Adad al – Qaviah, Qom, Ayat Allah marshes Library, 1408 A.Q.
18. Jar, Khalil, Larus Dictionary, tr, by Tabibian sayyid Hamed, Tehran, Amir Kabir, 1363 A.H.
19. Jannati, Mohammad Ibrahim, Feqh eras and the quality of its exposition, Qom.
20. Majlisi, Sayyid Mohammad Bagher, Bihar old – Anvar, Beirut, Alwafa Institution, 1404 A.Q.
21. Mamaghani, Abdullah, Meghyas al – Hedayah fi Elm el – Deraia, A Research by Mamaghani, Mohammad Reza, Qom, Al al – Bait, 1411 A.Q.

22. Mohamadi, Kazim and Dashti, Mohammad, Almojam al – Mofahras le – Alfaz Mostafavi, Hasan, Al – Tahgig fi Kalama al – Qura'n al – Karim, Tehran, The Institution of book Translation and publication, 1360 A.H.
23. Mozaffar, Mohammad Reza, Usul al – Feqh, Islamic science publication, 1405 A.Q.
24. Ibid, Almanteq, Beirut, Dor al – Taarif, 1400 A.Q.
25. Nahj al – Balagha, Beirut, Dar al – Azva, 1406 A.Q.
26. Ragheb Isfahani, Hussein Ibn Mohammad, Almofradat fi Gharib al – Qura'n, Damascus, Beirut, Dar al – Elm – Dar al – Shamiah.
27. Rezaii, Moaddab, Nasiri, principles of Hadith criticism, shiite – Shinasi Quarterly, no 11, Qom, Shiite – Shinasi, Institute, 1384 A.H.
28. Sadeqhi Tehrani, Mohammad, Alforqan fi Tafsir al – Qura'n, Qom Islamic culture publication, 1365 A.H.
29. Sadr, Seyyid Mohammad Bagher, Dorus fi Elm el – soul, Qom, Islamic Nashr Institute, 1421 A.Q.
30. Shaeri, Taj old – Din, Jame old – Akhyar, Qom, Razi Publication, 1363 A.H.
31. Shaker, Mohammad Kazim, The principles and methods of tafsir, Tehran.
32. Soleimani, Dawood, Feqh al – Hadith Methodology, no 35, Tehran, Tehran University, faculty of Theology and Islamic sciences, 1382 A.H.
33. Zamakhshari, Mahmud, Alkashaf an Haqaeq al – Tanzil, Beirut, Dar al – Kutub old – Arabi, 1407 A.Q.